

چونکه انعام در این مقام است

در غایت اولیست که در حضور که آن تکلیف است و این
از تقاضای دور بگشت دوایان ملک راست شد از جرمی تا جوتو
فرزند ز او مادر نام را حلت محض است اگر لطف جفا آفرین
خاص کند سده مصلحت عام را دولت جاوید یافت صحرای
نکو نام زینت که عقیدش ذکر خیزنده کند نام را ذکر ترا
گر کند ورنه کند اصل فضل حاجت مشاطیست روی و پا
رآم را عذر فقیر خردت و اجتناب عزت و تعصیبی تا عذر
که در مواظبت خدمت خردا و ندی هر دو بنا بر آنست که
طایفه حکمای محمد در فضیلت برین سخن می گفتند باخر جری
عقبش ندانستند که در سخن گفتن بیک است یعنی در تک
سیار می کنند و هیچ را بهی نظر باید بود تا او تقریر سخن کند
بزرگوار بشند و گفت انبوه کرده که چه گویم به از پیش میارند
خوردن که چرا کفتم سخندان برورده بهر کس بندیشند
وانکه بگوید سخن مرنه بی تا عمل بکشاردم لگو کوی کرد بر آن
گویم چه کنم بندیش وانکه بر او نفس از آن پیشین

یغی

در لری

اوتو متعلق

ملازمت

اشیدجی

افزون اول

ل

کن که گویند سخن بنطق آدمی کم است از دو آب دو آب از توبه
گویند که بوی صواب در نظر ایمان خرد و نوری عرضه که
جمع اهل دست و هر که علیان تجر که اگر در سیاست سخن دلبری کنم
سخنی کرده باشم و بیضاقت مزاجه حضرت عزیز آورده و بشود
بزرگواران جوئی نیز زد و چراغ پیش آفتاب بر تویی تدارد و
مناره بلند دامن کوه آلود نیست نابریست صحرای افق ده نیست
از آرزو دو سخن از حروف بدو تازد سعوی افعاله نیست
از آرزو کسی ناید بجای افقاده اول اندیشه انکه گفتار
بای نیست آمده پس دیوار نخل بندم وی نذر بوستان
شاه صدم من وی نه در لشکران لغات را گفت حکمت از آنکه بگویند
گفت از این میان تا جایی نه بیند بای نه نشند قدم خروج
فیل الوروج که در سینه او در خوس بخت چو زنده پیش
باز روین جنگ که به شرمست در گرفتن موش لبک
موش است در مصاف بلنک از بیعت اعتماد بهرگاه که بنشینم
از قایب نیز در گمان بپوشد و در انقبای جرایم که آن گویند

حضور

خبر

کسایق سر مایه

دلگ

خوشی بگریزان آرزو

شیخ کدو حضرت کیک اسه ز نظر صفت
سعد خصلت بر صلیح المؤمن قبله
سرخ سحر الابرار

جایز

بمخاض

کوریما

مردت بیاضی و آنکه در کن
مخبره

گورده اول

در حق طوق

در حق طوق

Copyright © King Saud University